

مبانی حقوق همبستگی

باقر انصاری*

استادیار گروه حقوق بشر دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۷/۳۰)

چکیده:

حقوق همبستگی به مجموع حق‌هایی گفته می‌شود که درصدد ایجاد یا تقویت همبستگی در جامعه بین‌المللی هستند. از صورتبندی این حقوق در دهه ۱۹۷۰ میلادی تاکنون، مناقشه‌های نظری زیادی درباره این حقوق، جریان داشته است. برخی این حقوق را متضمن تغییرات گسترده و عمیق در جامعه بین‌المللی می‌دانند که به اصلاح و تکمیل و تقویت نظام حقوق بشر و اخلاقی و اجتماعی و انسانی شدن حقوق بین‌الملل منجر می‌شود. مقاله حاضر، استدلال‌هایی را که چپ‌سوی و چپ‌گرای حقوق همبستگی را توجیه می‌کنند مطالعه می‌کند و در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول، مفاهیم کلیدی این بحث و در بخش دوم مهم‌ترین استدلال‌های طراحان و مدافعان حقوق همبستگی مطالعه شده است.

واژگان کلیدی:

حقوق همبستگی، نسل سوم حقوق بشر، حقوق گروهی، حقوق جمعی، حقوق بشر، برادری، همبستگی، مسئولیت.

مقدمه

کارل وسک (Karel Vasak)، رئیس وقت بخش حقوق بشر و صلح یونسکو، نخستین بار در سال ۱۹۷۲ اصطلاح «حقوق همبستگی» را در گزارشی که به منظور پیشنهاد شناسایی حقوق بین‌الملل بشر به عنوان یکی از شاخه‌های مجزای حقوق بین‌الملل تنظیم کرده بود بکار برد. وی در سال‌های بعد، این مفهوم را ساخته و پرداخته کرده و در سال ۱۹۷۹ در قالب نظریه حقوق همبستگی در سخنرانی افتتاحیه دهمین جلسه مطالعاتی مؤسسه حقوق بشر استراسبورگ رسماً طرح نمود (Drzewicki, 1984, P.28). وسک می‌گوید: نسل سوم حقوق بشر، حقوقی هستند که از برادری بدیهی بشر و همبستگی ضروری آنها ناشی می‌شوند. حقوقی که بشر را در جهان نامتناهی متحد خواهد نمود. حقوق همبستگی، نیروی بسیج‌کننده همه بشریت است و برای تأسیس یک نظام حقوق بین‌الملل پاسخگو، گریزناپذیر است. به اعتقاد وسک، حقوق همبستگی، مفهوم جدیدی از حیات بین‌المللی و ملی جامعه بشری را بیان می‌کند. وی تأکید دارد که این حقوق به مسائل و چالش‌های جدید پاسخ می‌دهند؛ در مقابل دولت قابل استناد و مطالبه هستند و تنها از طریق تلاش دسته‌جمعی همه بازیگران صحنه اجتماعی نظیر افراد، دولت‌ها و گروه‌ها صورت خارجی پیدا می‌کنند.

نظریه حقوق همبستگی از زمان طرح آن تاکنون، تطور پیدا کرده، موافقان و مخالفان زیادی را به خود مشغول کرده و برداشت‌ها و تفسیرهای مختلفی از آن صورت گرفته است. اکنون نیز یکی از مباحث جدی و مناقشه‌آمیز در حوزه حقوق بشر است. البته در آثار فارسی، تحقیقات قابل توجهی درباره این موضوع مشاهده نمی‌شود. در تحقیقات اندکی که وجود دارد برخی به لزوم پذیرش حقوق نسل سوم صحنه گذاشته‌اند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۹). و برخی نیز صریحاً از غیرقابل پذیرش بودن حقوق مذکور سخن گفته‌اند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ص ۴۰؛ راسخ، ۱۳۸۴، ص ۵۵). با توجه به اینکه نسل سوم حقوق بشر متضمن تغییرات گسترده و عمیق در جامعه بین‌المللی است که از آن به عنوان یک اقدام انقلابی یاد می‌شود و جنبه‌های مختلف این حقوق بویژه برای کشورهای در حال توسعه نظیر کشور ما از اهمیت زیادی برخوردار است مقاله حاضر درصدد است تا مبانی حقوق مذکور یعنی مجموع دلایل و استدلال‌هایی را که چپستی و چرایی حقوق همبستگی را توجیه می‌کنند مطالعه کند و در دو بخش تنظیم شده است: در بخش اول، برای اجتناب از خلط مفاهیم مختلفی که در نسل سوم حقوق بشر مورد استفاده قرار می‌گیرند، مفاهیم کلیدی این بحث از هم تمییز داده شده و بویژه وجه استعمال عناوین متفاوت برای تسمیه حقوق همبستگی توضیح داده شده است. در بخش دوم، مهمترین استدلال‌ها و دلایل طراحان و مدافعان حقوق همبستگی مورد مطالعه قرار گرفته است.

بخش اول: مفهوم‌شناسی

در ادبیات حقوق بشر از اصطلاحات مختلفی برای بحث درباره حقوق همبستگی استفاده شده است که عنوان برخی اصطلاحات تا حدی گویای محتوای آنها است. برخی از این اصطلاحات، ناظر به هدف حقوق همبستگی هستند، تعدادی ناظر به موضوع و بعضی نیز ناظر به دارنده. اصطلاحات بکار رفته درباره این حقوق همبستگی (علاوه بر خود این اصطلاح) عبارتند از: نسل سوم حقوق بشر، مقوله سوم حقوق بشر، حقوق جمعی، حقوق گروهی و حقوق مردم. در این میان، استفاده از اصطلاح‌های حقوق همبستگی، نسل سوم حقوق بشر، حقوق جمعی و حقوق گروهی بیشتر رایج است که ذیلاً توضیح داده می‌شوند.

بند اول: حقوق همبستگی

همانطور که اشاره شد کارل و سک مبتکر این نامگذاری بوده و این نامگذاری با توجه به هدف صورت گرفته است؛ زیرا هدف حقوق همبستگی، یا شناسایی همبستگی است یا ایجاد همبستگی یا تقویت همبستگی‌های موجود. بدین ترتیب که گاه همبستگی وجود دارد ولی نامعلوم است که در این صورت باید شناسایی و حقوقی بر مبنای آن استنباط شود و گاه منظور از همبستگی این است که همبستگی مورد نظر یا لازم وجود ندارد و باید برای ایجاد آن، حقوقی ایجاد شود. به دیگر سخن، گاهی همبستگی اشاره دارد به وابستگی متقابل موجود بین افراد و گروهها و دولت‌ها که این همبستگی را می‌توان همبستگی خودبخود یا مکانیکی نامید. این نوع همبستگی به «امر واقع» دلالت دارد و طبیعتاً در اجتماعات مختلف، کم و بیش وجود دارد. در مرتبه بالاتر، اصطلاح همبستگی برای دلالت بر «امری ارزشی» استعمال می‌شود و عبارت است از ایجاد پیوند و اتحاد و انسجام و هماهنگی بین منافع و مقاصد و اقدامات که این نوع همبستگی را می‌توان همبستگی ارگانیک نامید^۱ که باید ایجاد یا تقویت شود. در حقوق همبستگی بیشتر معنای دوم همبستگی مورد نظر است. البته، حقوق همبستگی را نباید با «حق بر همبستگی بین‌المللی» اشتباه کرد. حق بر همبستگی بین‌المللی که اکنون شورای حقوق بشر در حال تهیه پیش‌نویس یک سند بین‌المللی درباره آن است (Resolution 2005/55 of the Commission on Human Rights) یکی از مصادیق حقوق همبستگی است نه معادل آن.

۱. این تقسیم بندی با الهام از تقسیم بندی دورکیم صورت گرفته ولی با آن فرق دارد. دورکیم می‌گوید همبستگی مکانیکی در جوامع ساده که ارزش‌های یکسان دارند اما تقسیم کار قابل ملاحظه‌ای ندارند وجود دارد. این جوامع غیر پیچیده به جمع‌گرایی تمایل دارند و فردگرایی در آنها کم است. اما در همبستگی ارگانیکی یا ناشی از تقسیم کار که در جوامع پیشرفته وجود دارد شخصیت فردی در شخصیت جمعی جذب نمی‌شود و در نتیجه آن، جمع‌گرایی جای خود را به فردگرایی می‌دهد (امیل دورکیم، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ویراست دوم، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸-۱۹).

بند دوم: نسل سوم حقوق بشر

اصطلاح نسل‌ها را نیز نخستین بار کارل و سک در تبیین تفاوت‌های بین حقوق همبستگی و حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بکار برده است. استعمال این اصطلاح با انتقادهایی مواجه شده است. منتقدان می‌گویند سخن گفتن از نسل‌های متوالی حقوق بشر، گمراه‌کننده است. زیرا، اصولاً هر نسلی والدین نسل بعدی است و نسل بعدی جانشین نسل قبلی می‌شود. اعضای نسل اول، قبل از اعضای نسل دوم و اعضای نسل دوم قبل از اعضای نسل سوم متولد می‌شوند و والدین نیز معمولاً قبل از فرزندان‌شان از بین می‌روند. در حالیکه، وقتی از نسل‌های سه‌گانه حقوق بشر سخن به میان می‌آید منظور جایگزینی نسل‌ها نیست و نسل‌ها نیز از هم زاییده نشده‌اند. بلکه، سخن بر سر سه دسته حقوق است که در شرایط تاریخی مختلف ظهور کرده‌اند و هر سه دسته نیز از اهمیت برخوردارند و نسل سوم در صدد است تا نسل‌های اول و دوم را تقویت و تکمیل کند نه اینکه جایگزین آنها شود. (Wellman, 2000, p.641). همچنین، اصطلاح «نسل» بر پیشرفت و بهبود هم دلالت دارد و متضمن این معنا است که هر نسل جدید پیشرفته‌تر و کاملتر از نسل گذشته است و از این رو، حتی اگر نسل قبلی از بین نرفته باشد با وجود نسل جدید دیگر بی‌فایده و بی‌استفاده خواهد بود در حالیکه در خصوص دسته‌های سه‌گانه حقوق بشر چنین امری مد نظر نیست (Algan, 2004, pp. 121-155). از این رو، برخی پیشنهاد کرده‌اند که به جای اصطلاح «نسل‌های حقوق بشر» از اصطلاح «مقوله‌های حقوق بشر» استفاده شود (Flinterman, 1990, p.76). با این حال، موافقان می‌گویند که اصطلاح «نسل» مجازاً در مورد حقوق بشر استعمال شده و عبارت «نسل‌های حقوق بشر»، پویایی سنت حقوق بشر را نشان می‌دهد. در واقع، توصیفی تاریخی از تحول حقوق بشر در چارچوب زمانی به دست می‌دهد (Ibid).

بند سوم: حقوق گروهی (Group Rights) یا جمعی (Collective Rights)

اصطلاحات «حقوق گروهی»، «حقوق گروهها»، «حقوق جمعی» یا «حقوق جمع‌ها» نیز در ادبیات حقوق همبستگی جایگاه مهمی دارند. در بیان وجوه اشتراک و افتراق این اصطلاحات می‌توان گفت که اصطلاحات حقوق گروهی و حقوق جمعی در مقایسه با دو اصطلاح دیگر عام هستند و شامل آنها نیز می‌شوند. توضیح آنکه اصطلاح حقوق گروهی و حقوق جمعی، هم معنی بوده و به جای یکدیگر استعمال می‌شوند.^۱ این اصطلاحات غالباً در مقابل حقوق فردی یا حقوق افراد به کار برده می‌شوند و دو معنای عام و خاص دارند (Green, 1991, pp.318-324).

۱. در این مقاله نیز کلمه‌های گروه و جمع مترادف تلقی شده و به جای هم به کار برده شده‌اند.

در معنای عام، منظور از حقوق گروهی، حقوقی است که به یک گروه یا جمع یا به یک موضوع گروهی یا جمعی تعلق می‌گیرد. اما در معنای خاص، برای تسمیه حقوقی که به گروهها یا جمعها تعلق می‌گیرد از اصطلاح «حقوق گروهها» (Rights of groups) استفاده می‌شود و برای تسمیه حقوقی که به موضوعات جمعی تعلق می‌گیرد از اصطلاح «حقوق جمعی». این دو فرض ذیلاً توضیح داده می‌شوند:

۱. اطلاق حقوق گروهی به حقوقی که به یک گروه تعلق می‌گیرد به دارنده حق توجه و تمرکز دارد. در این معنا، برای فهم دقیق حقوق جمعی می‌توان آنها را به دو دسته فرعی تقسیم کرد (Galenkamp, 1995, p.73): حقوق جمعی ناقص و حقوق جمعی کامل. منظور از حقوق دسته نخست، حقوقی هستند که حق تمتع از آنها به فرد تعلق دارد ولی استیفا و اجرای آنها به گروه و جمع. گروه یا جمع، وسیله و ماشین اجرای حقوق است. در واقع، حقوق فردی هستند که به صورت گروهی یا جمعی قابل اعمال هستند. در مقابل، حقوق جمعی کامل، حقوق گروهی یا جمعی به مفهوم دقیق کلمه هستند. در این دسته از حقوق، هم حق تمتع و هم حق اجرا به جمع تعلق می‌گیرد. در این معنا، حق گروهی حقی است که به یک گروه یا جمع به ماهو گروه یا جمع تعلق می‌گیرد نه به اعضای آن گروه یا جمع.

۲. اطلاق حقوق گروهی به حقوقی که در صدد حمایت از منافع و خیرها و کالاهای جمعی یا مشارکتی هستند به موضوع حق توجه و تمرکز دارد. در این مقام، بر مبنای نظریه حق-منفعت و بدون آنکه ادعای فاعلیت اخلاقی برای گروهها در میان باشد گفته می‌شود که حمایت از برخی منافع یا کالاها یا خیرهای عمومی تنها با توسل به حقوقی میسر است که می‌توان آنها را «حقوق جمعی» نامید. بنابراین، حقوق گروهی یا جمعی، معادل نسل سوم حقوق بشر نیست بلکه جزئی از حقوق همبستگی است و در دل آن بحث می‌شود.

سرانجام از بررسی عناوین مختلفی که برای تسمیه حقوق بشر جدید به کار رفته است چنین بر می‌آید که اصطلاح «حقوق همبستگی» در مقایسه با سایر عناوین، بار هنجاری بیشتری دارد و می‌تواند مبنایی برای توجیه کلیه ادعاهای حامیان حقوق بشر جدید بدست دهد. در مقابل، اصطلاح نسل سوم جنبه توصیفی دارد و از آن برای تسمیه هر حقی استفاده می‌شود که در چهارچوب نظام سنتی حقوق بشر قرار نگیرد؛ اما این ایراد را دارد که برخی از ادعاهای مطرح در ذیل حقوق همبستگی نظیر تأکید بر بعد جمعی حقوق یا تعهدات تضامنی را شامل نمی‌شود. اصطلاحات حقوق بشر گروهی یا جمعی نیز همین وضع را دارند. این عناوین نیز جزئی از ادعاهای حقوق همبستگی را در برمی‌گیرند و نمی‌توانند معادل آن باشند. در سال ۱۹۸۰ نیز گروه سازمان‌های غیردولتی دارای مقام مشورتی در یونسکو، پس از انجام مأموریتی که این سازمان نسبت به مطالعه ابعاد مفهومی حقوق جدید به آن داده بود اعلام کرد

که اصطلاح «حقوق همبستگی» بر سایر اصطلاحات، ترجیح دارد (A Working Group of NGOs having consultative relationship With UNESCO, 1980).

بخش دوم: نظرات طرفداران حقوق همبستگی

طرفداران حقوق همبستگی، نظام حقوق بشر شناسایی شده در منشور بین‌المللی حقوق بشر را که به نسل‌های اول و دوم حقوق بشر موسوم شده‌اند نظام سنتی حقوق بشر می‌نامند و معتقدند که این نظام، برای تحقق اهداف اندیشه حقوق بشر، کافی نیست و باید اصلاح، تکمیل و تقویت شود.

دلایلی که در نقد نظام سنتی حقوق بشر ارائه شده عمدتاً به مسائلی مربوط می‌شوند که از مبنای لیبرالیستی این نظام نشأت گرفته‌اند. به طوری که برخی از صاحب‌نظران (Donnelly, 2001, p.3) اذعان کرده‌اند حقوق بشر سنتی از اندیشه لیبرالیسم ملهم است و زبان و روح لیبرالیستی و بویژه فردگرایی (یکی از ارزش‌های اصلی لیبرالیسم) در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی کاملاً نمایان است. درحالی‌که تجربه ایامی که از تاریخ تصویب اعلامیه جهانی می‌گذرد و نیز ایرادهای نظری که به مبانی و پیامدهای لیبرالیسم وارد شده، نشان می‌دهد که لیبرالیسم نمی‌تواند تأمین‌کننده اهداف اندیشه حقوق بشر باشد. بر این اساس، می‌توان گفت که در واقع، ایده نسل سوم حقوق بشر، نقدی است بر مبانی نظری حقوق بشر سنتی یعنی لیبرالیسم و برخی نتایج آن.

نظرات و دلایل مهمی را که در نقد نظام سنتی حقوق بشر و ضرورت افزودن حقوق همبستگی به آن ارائه شده‌اند می‌توان در هفت دسته مقوله‌بندی کرد که برخی از آنها به شناسایی حق‌های جدید منجر می‌شوند و برخی به تقویت بعد جمعی حقوق نسل‌های اول و دوم. این دلایل ذیلاً مطالعه می‌شوند.

بند اول: نقد و تعدیل فردگرایی حقوق بشر

عموماً گفته می‌شود که حمایت از اتونومی، بنیادی‌ترین اصل فلسفه لیبرال است (Kekes, 1997, p.15) که با ارزش‌هایی همچون آزادی، فردگرایی، برابری، حقوق فردی، تکررگرایی، تساهل و بیطرفی، ظهور و بروز و قوام پیدا می‌کند. بر اساس اصل اتونومی، گفته می‌شود که هر فردی از کرامت ذاتی برخوردار است و با هر فردی باید همچون غایتی فی نفسه رفتار شود و نه همچون وسیله‌ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۴).

بر این اساس، اصالت فرد هسته اصلی جهان‌بینی لیبرالی محسوب می‌شود که از نظر هستی‌شناختی معتقد است که فرد مقدم بر جامعه، بنیادی‌تر از آن و واقعی‌تر از آن است و از

نظر اخلاقی نیز فرد ارزشی بالاتر از هر جمع یا گروه یا کل جامعه دارد. (پولادی، ۱۳۸۳، ص ۸۶). البته، لیبرالیسم تأثیر گروه بر رفتار فرد را انکار نمی‌کند بلکه شناسایی غایتی بیرون از فرد برای کنش جامعه یا گروهها و هر نوع برداشتی را که به زوال فرد بیانجامد یا جامعه را وجودی با غایت‌های ویژه بیانگارد که از پیش برای رسیدن به همین غایت‌ها سازمان یافته را مردود می‌داند (بوردو، ۱۳۷۸، ص ۹۵-۹۶).

در نظام لیبرالی با دو مبنا به نهاد حق توسل جسته می‌شود: گاهی تأکید بر فرد از این لحاظ است که فاعلیت اخلاقی دارد و می‌تواند مستقلاً برنامه زندگی خود را ترسیم کند؛ در نتیجه، به حق‌هایی توسل جسته می‌شود که موانعی را که در برابر اراده مستقل افراد وجود دارد از میان بردارند؛ گاهی نیز به آسیب‌پذیر بودن انسان و منافع فرد اهمیت داده شود و در نتیجه، به حق‌هایی توسل جسته می‌شود که از او در برابر سوء استفاده‌ها حمایت کند. پیش‌فرض‌های بنیادی حقوق لیبرالی عبارتند از اینکه اولاً هویت افراد خصوصیت نفس‌الامری و غیر اکتسابی دارد یعنی صرف‌نظر از و مستقل از مشارکت اجتماعی آنها وجود دارد؛ ثانیاً با فرض اینکه هر فردی در برابر تعرض‌های دیگران حمایت شود به تنهایی و مستقلاً می‌تواند رفاه خود را رقم بزند. یعنی رفاه یک وصف‌غیروابسته برای افراد است. تعیین رفاه و داشتن آن، ربط و وابستگی به دیگران ندارد.

بدینسان، لیبرالیسم درصدد است تا بر مبنای مجموعه‌ای از حقوق فردی که از انسان‌ها می‌خواهد به آزادی و برابری یکدیگر احترام بگذارند تعاملات افراد را در جامعه سازماندهی کند (Charvet and Kaczynska-Nay, 2008, p. 3) متأثر از این مبنا، نظام سنتی حقوق بشر، عمدتاً به حمایت از حقوق فردی پرداخته‌است. زبانی که این حقوق با آن بیان می‌شود با عبارتهای «هر فردی»، «هر کسی»، «هیچ کسی»، «انسان» و نظایر آن است و آنچه با این زبان مورد حمایت قرار می‌گیرد آزادی است (Madiot, 1991, pp.37-8).

طرفداران حقوق همبستگی، مبانی لیبرالیستی حقوق بشر و نتایج آنرا نقد کرده و معتقدند که نگاه صرفاً لیبرالیستی به حقوق بشر نه تنها کمکی به تحقق حقوق بشر نمی‌کند بلکه مانعی در برابر آن نیز می‌باشد. دلایل مخالفان فردگرایی ناشی از حقوق بشر نسل‌های اول و دوم را می‌توان در دو دلیل زیر خلاصه کرد:

۱. تلقی ناقص از فرد را مبناى حقوق او قرار داده‌است. این ایراد عمدتاً از سوی اجتماع‌گرایان طرح شده است.^۱ اینان معتقدند که تلقی لیبرالیستی از فرد نمی‌تواند مبناى قابل اتکایی برای حقوق بشر باشد. تفسیرهایی که لیبرال‌ها از مفهوم خود و مفهوم دولت بیطرف

۱. اجتماع‌گرایان نیز همانند لیبرال‌ها آرا و اندیشه‌های واحد یا منسجمی ندارند اما محور مشترک بحث‌های آنان این است که ایدئولوژی سیاسی مسلط یعنی لیبرالیسم را به چالش کشند (Breslin, 2004, pp.31-32).

دارند و این تفسیرها تأثیر بسیار زیادی بر نظام بین‌المللی حقوق بشر داشته است، هر دو، با ایرادهای بنیادی مواجه هستند. از یک سو، لیبرال‌ها بر این باورند که خود و هویت فردی در اثر نیروهای درونی شکل می‌گیرد نه نیروهای محیطی. خود، نخستین واحد سیاسی محسوب می‌شود و فرد مقدم بر تشکیل اجتماع سیاسی قرار دارد. هیچ کس بهتر از خود فرد نمی‌داند که چه چیزی برای او درست یا غلط است یا چه چیزی به نفع او است. انسان آزاد است تا تصمیمات زندگی خود را بگیرد خواه خوب و خواه بد و چون این تصمیمات هویت انسان را می‌سازند از این رو، باید قبول کرد که خود، قبل از عالم سیاسی و تا حد زیادی، مستقل از آن وجود دارد (Breslin, 2004, pp.35-6). در تلقی لیبرال‌هایی نظیر رالز از خود، آنچه بیش از هر چیز برای تشخیص فرد مهم است قابلیت یا ظرفیت برای تصمیم‌گیری است نه اهدافی که انتخاب می‌شوند. رالز می‌گوید این اهداف نیستند که طبیعت ما را آشکار می‌سازند بلکه اصولی که آگاهی از آنها برای تمهید شرایط و مقدماتی که اهداف ما بر اساس آنها شکل می‌گیرند و روشی که با آن روش اهداف مذکور دنبال می‌شوند طبیعت ما را بیان می‌کنند. بنابراین، ما باید رابطه‌ای را که الهیون بین حق و امر خوب (the good) ترسیم کرده‌اند معکوس کنیم و حق را بر امر خوب مقدم بدانیم.^۱

در مقابل، اجتماع‌گرایان معتقدند که فردیت و اتونومی افراد در دل اجتماع تعریف می‌شود و رقم می‌خورد نه در خلاء. (Ibid, p.36) هویت افراد جنبه اکتسابی دارد و از مجرای مشارکت اجتماعی حاصل می‌شود. اجتماع نقش مهمی در شکل‌گیری هویت فردی دارد و انتخاب‌های فردی اگرچه نه به طور کامل، اما عمیقاً تحت تأثیر روابط افراد با دیگر اعضای اجتماع قرار دارد. فرد نمی‌تواند از سلطه و کنترلی که فرهنگش، میراثش و محیطش بر او دارد رهایی یابد (Breslin, Ibid, p.37; Benton, 2006, p.24). ایراد ذاتی نظریه‌های لیبرالیستی آن است که فرد لیبرال را خالی از محتوا در نظر می‌گیرند. بر این اساس، بنیاد فرض رالز درباره «وضع اولیه»^۲ مخدوش است. زیرا تصویری از فرد را مد نظر قرار می‌دهد که در آن، فرد منفک از غایات و اهدافش می‌باشد. رالز از فرد می‌خواهد برداشتی از عدالت را انتخاب کند بدون آنکه آن فرد دانشی از قابلیت‌ها و نیروهای خود داشته باشد؛ در حالیکه، آگاه بودن انسان از توانایی‌ها، منافع، ارزش‌ها و اهدافش به او امکان می‌دهد تا اصول عدالت را تصور و درک کند. بدون داشتن تصویری از هویت خودمان نباید امیدی به انجام این انتخاب داشته باشیم.^۳ ما ممکن

1-Rights are prior to goods.

۲. وضع خیالی که به گفته رالز، در آن وضع ما دعوت می‌شویم تا بدون آنکه دانشی از دارایی‌ها و مسئولیت‌های خود داشته باشیم درباره اصولی که می‌خواهیم برای تمثیت امور جامعه خود انتخاب کنیم بحث کنیم.

۳. برای دیدن نظر مشابه از سوی اندیشمندان اسلامی ر.ک: آیت الله جوادی‌آملی، حق و تکلیف در اسلام، قم، مؤسسه نشر اسراء، ۱۳۸۵ ص ۳۵ تا ۵۵.

است آزاد باشیم تا انتخاب‌هایی را صورت دهیم اما باید بدانیم که چنین انتخاب‌هایی اکثراً توخالی خواهند بود (Breslin, Ibid, p.38).

از سوی دیگر، لیبرال‌ها در نتیجهٔ مقدم شناختن خود، ادعا می‌کنند که فرد نیز مقدم بر هر تفسیر خاص از خیرهایی قرار دارد که ممکن است از جامعه‌سیاسی نشأت گیرند. انسان‌ها می‌توانند از میان نظرات رقیب یا متعارضی که در خصوص زندگی خوب وجود دارند دست به انتخاب بزنند و دولت در خصوص این نظرات، باید بیطرفی و سکوت اختیار کند (Haidar, p.10, 2008).

در مقابل، اجتماع‌گرایان، جامعهٔ (دولت) لیبرالی را که نسبت به منافع رقیب و متعارض در خصوص زندگی خوب، بیطرف است به باد انتقاد می‌گیرند. به اعتقاد اینان، دولت باید نسبت به برخی خیرها حساسیت و جانبداری داشته و نباید کاملاً بیطرف باشد. برخلاف آنچه لیبرال‌هایی مثل رالز ادعا کرده‌اند عدالت صرفاً یک امر رویه‌ای و شکلی و ترتیبی نیست بلکه باید به عناصر ماهوی آن هم توجه کرد؛ قطعاً برخی سبک‌های زندگی بر برخی دیگر شرف و برتری دارند (Breslin, Ibid, p.34). از این رو، این ادعای لیبرال‌ها را که می‌گویند حق‌ها بر خیرها مقدم هستند نمی‌توان به طور مطلق پذیرفت: نمی‌توان آزادی را به مثابه هدف شناخت یا عدالت را صرفاً به امر رویه‌ای تقلیل داد و دولت را به طور مطلق، از دخالت در تعیین غایت و محتوا ممنوع کرد.

۲. به تداوم وضع موجود منجر می‌شود. طرفداران حقوق همبستگی می‌گویند تکیه بر فردگرایی شاید برای تمتع از حقوق کافی باشد اما برای استیفای حقوق قطعاً کفایت نمی‌کند. نظریه لیبرالی حقوق بشر، به فرد به صورت عنصر مجزا از جامعه توجه دارد. چون به بستر و جایگاه اجتماعی افراد و گروهها توجه نمی‌کند تغییر و تحول اساسی در روابط و وضعیت‌های مغایر با اهداف نظام حقوق بشر ایجاد نمی‌کند؛ در نتیجه، به حفظ وضع موجود منجر می‌شود: ثروتمندان و برخورداران از قدرت و نعمت از این حقوق برخوردار خواهند بود اما سایر افراد محروم. بنابراین، این نظریه، علیرغم برابری خواهی، به نابرابری فرصت‌ها منجر می‌شود و در نتیجه، حیات و بقای حقوق مدنی و سیاسی را محدود و تهدید می‌کند (Felice, 1996, p.117). بر این اساس، گفته می‌شود که حقوق بشر نسل سوم، فراهم‌کنندهٔ امکان دسترسی مساوی همگان به حقوق بشر است. بدون این حقوق بویژه بدون شناسایی حق توسعه، حقوق بشر وسیله‌ای برای حفظ منافع و امتیازات افراد و گروهها و دولت‌های مسلط خواهد بود (Ibid, p.71).

در واقع، نظریه لیبرالی و فردگرایی ناشی از آن، موانع ساختاری (واقعیت‌ها) را که مانعی در برابر تحقق و استیفای حقوق بشر هستند مورد توجه قرار نمی‌دهد: ادعای تضمین حقوق برای یک فرد در حالیکه آن فرد توان استیفای آنرا را ندارند نوعی تقلب و نیرنگ است (Ibid).

(p.5). در نتیجه، نظریه حقوق بشر فردگرایانه، غالباً حالت خطابی و شعارگونه و آرمانگرایانه دارد. نگاه سنتی به حقوق بشر، همه بار و مسئولیت تحقق حقوق بشر را به عهده دولت‌ها قرار می‌دهد: هر دولت در برابر مردم و اتباع خود. نسل اول حقوق بشر می‌گوید که دولت متعهد است تا در برابر حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی مانع ایجاد نکند. نسل دوم می‌گوید که دولت باید اقداماتی را برای تحقق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام دهد. حال اگر دولتی تمام تلاش خود را برای تحقق حقوق بشر بکار برد ولی به دلایل خارج از اراده‌اش نتواند گام عمده‌ای در فعلیت بخشیدن به حقوق بشر بردارد چه باید کرد؟ آیا باید منفعلانه، نقض حقوق بشر در آن کشور را نظاره کرد یا با طرح کردن مسئولیت افراد، گروهها، رسانه‌ها، شرکت‌ها، دولت‌ها و سایر بازیگران اجتماعی باید به کمک قربانیان شتافت؟ نظریه حقوق همبستگی درصدد است تا با تعدیل فردگرایی افراطی حقوق بشر سنتی به این سوال پاسخ مثبت دهد. می‌خواهد با بررسی نیازهای افراد، گروهها و جوامع محروم و مظلوم، هنجارهایی را برای جبران شرایط محرومیت‌زا و ظلم‌آفرین ایجاد کند. به آنانی که می‌خواهند در سمت و سوی جامعه خود تغییر بنیادی به سوی آزادی و برابری بدهند کمک کند؛ می‌خواهد با ساختارهای سلطه و استثمار مقابله کند و پیش‌شرطها و شرایط و قواعد لازم برای تحقق حقوق بشر را فراهم کند (Felice, Ibid, p. 129-131).

بند دوم: ضرورت شناسایی حق برای گروهها

پیش‌فرض نظام سنتی حقوق بشر این است که آزادی و کرامت انسانی تنها زمانی در خطر قرار می‌گیرد که فرد در معرض تهدید باشد. بر این اساس، گفته می‌شود که تنها انسان می‌تواند واجد حقوق بشر باشد. هویت‌های دیگر نظیر گروهها یا دولت‌ها و سایر اشخاص حقوقی نمی‌توانند دارنده حقوق بشر باشند زیرا یا اصلاً موجودیت خارجی ندارند یا با فرض داشتن موجودیت، ضرورتی برای گنجاندن این هویت‌ها ذیل نظام حقوق بشر وجود ندارد. گروهها چه بسا وجود داشته باشند و بتوانند واجد حقوق هم بشوند اما این حقوق از جنس حقوق بشر نیست و نباید باشد (Donnelly, 1990, p.44). به دیگر سخن، گفته می‌شود که توجیه حق‌های جمعی در چهارچوب نظام اخلاقی حق‌مدار امکان‌پذیر نیست. زیرا پیش‌فرض وجود چنین حق‌هایی فرض جامعه به عنوان ذیحق است حال آنکه نظام اخلاقی حق‌مدار در چهارچوب ایده‌های فردمدارانه رشد کرده و در همین چهارچوب معنا پیدا می‌کند (ر. ک.: راسخ، ۱۳۸۱، ص ۴۰). طرفداران حقوق همبستگی در رد نظر فوق می‌گویند اولاً برخی هویت‌های گروهی وجود دارند که همانند افراد از موجودیت برخوردار هستند. ثانیاً برای حمایت از اراده یا منافع این گروهها لازم است به نهاد حقوق بشر توسل جسته شود. برای اینکه گروهی موجودیت داشته

باشد لازم نیست حتماً صورت سازمان یافته و تشکیلاتی داشته باشد اما ضروری است که انسجام و یکپارچگی و هویت متمایز داشته باشد. برای شناسایی وجود یا نبود یکپارچگی و هویت گروهی، دو دسته معیار وجود دارد که برخی جنبه عینی دارند و برخی جنبه ذهنی و شخصی. داشتن اشتراکات زبانی یا قومیتی یا مذهبی یا نژادی یا تاریخی یا جغرافیایی از مهمترین معیارهای عینی هستند. اما معیارهایی عینی به تنهایی کافی نیستند. معیار مهم این است که اعضای یک گروه احساس کنند که قویاً به هم پیوسته اند و خود را عضو گروهی بدانند که یک همبستگی درونی قوی بین آنها وجود دارد. بنابراین، نقش معیار ذهنی مهمتر از معیارهای عینی است (Jones, 2008).

از این رو، هر گروهی نمی‌تواند مدعی داشتن حق شود. تنها آن دسته از گروهها که به آستانه بالایی از وحدت و یکپارچگی و انسجام رسیده باشند و احساس هویت مشترک در آنها شکل گرفته باشد می‌توانند واجد حق گروهی شوند. بر این اساس، برخی نویسندگان بین گروههایی که با تغییر اعضای آنها، رنگ و هویت گروه نیز تغییر می‌یابد و گروههایی که با تغییر اعضای آنها همچنان هویتشان ثابت می‌ماند تمایز قایل شده و تنها دسته دوم از گروهها را برای ادعای حق گروهی واجد اهلیت دانسته‌اند.

شاید گفته شود درست است که برخی گروهها ممکن است از انسجام و یکپارچگی بالا برخوردار باشند اما آیا این امر صلاحیت اخلاقی (moral standing) لازم برای واجد حق شدن را به آنها می‌دهد؟ در پاسخ به این پرسش دو گونه استدلال شده است (Jones, 2008): برخی عمدتاً بر مبنای نظریه حق - اراده به تشبیه ویژگی‌های مقوم حق انسانها به ویژگی‌های گروهها مبادرت کرده‌اند. به نظر اینان، برای اینکه گروهی جهت داشتن حق، واجد اهلیت شناخته شود لازم نیست که از شخصیت حقوقی برخوردار باشد. کافی است که اهلیت اقدام ارادی داشته باشد. چنین گروههایی می‌توانند اقدام‌های ارادی انجام دهند به نحوی که مسؤلیت آن اقدام به گروه قابل‌انتساب باشد نه به افراد تشکیل دهنده آن.

برخی نیز بر مبنای نظریه حق - منفعت معتقدند که برای داشتن حق، فاعلیت اخلاقی شرط نیست. گروههایی که به ماهو گروه دنبال منافع هستند می‌توانند برای دفع و رفع تهدیدهایی که علیه آن منافع وجود دارد از نهاد حق استفاده کنند. می‌توانند به منافع خود لباس حق بپوشانند و از مزایای حق استفاده کنند.

برخی ایراد کرده‌اند که با فرض اینکه گروهها بتوانند واجد حق باشند این حق نمی‌تواند در زمره حقوق بشر قرار گیرد. در پاسخ به این ایراد طرفداران حقوق همبستگی معتقدند که یکی از مهمترین کارکردهای حقوق بشر حمایت از افراد در برابر تهدیدهایی است که علیه کرامت انسانی وجود دارد. چه بسا ممکن است تهدیدی به طور مستقیم متوجه فرد نباشد اما

تهدید علیه گروهی باشد که وی به دلیل آنکه عضو آن گروه است از آن تهدید شدیداً آسیب ببیند. برای مثال، آنچه به ژنوساید فرهنگی موسوم شده است مصداق اجلائی تهدید حقوق بشری علیه گروهها است. بنابراین، لازم است که برخی گروهها نیز در برابر تهدیدهای دولتی از حمایت‌های حقوق بشری برخوردار شوند.

بند سوم: ضرورت حمایت از منافع، خیرها و نیازهای جمعی

همانطور که قبلاً اشاره شد در نظام لیبرالیستی، حق‌ها زبان فردگرایانه دارند. یعنی همواره سخن از حق یک یا چند فرد است؛ از نفعی حمایت می‌شود که منفرداً یا مشترکاً متوجه فرد یا افراد معین می‌شود. از ارزش‌هایی حمایت می‌شود که حمایت از آنها برای تحمیل تکلیف بر عهده دیگران لازم است. اما ارزش‌های غیرشخصی نظیر برادری و همبستگی از قلمرو حق‌ها خارج هستند. نمی‌توان گفت که نفع یک فرد در برخورداری از این ارزش‌ها می‌تواند توجیه‌کننده تحمیل تکلیف بر عهده دیگران باشد. البته حق شناختن این ارزش‌ها به معنای کم ارزش دانستن آنها نیست بلکه اگر اینها در قالب حق ریخته شوند مطلوبیت ارزشی آنها لطمه می‌بیند (Waldron, 1996, p.722). در مقابل، طرفداران حقوق همبستگی می‌گویند که وجه مشخصه حقوق همبستگی توجه به بعد جمعی زندگی بشر است. ارزش‌هایی که با این حقوق مورد حمایت قرار می‌گیرند به فرد خاصی تعلق ندارند بلکه خیرها و منافع نظیر صلح، توسعه و محیط زیست سالم هستند که قابل تقسیم به خیرهای فردی نیستند و همه باید به طور جمعی از آنها متمتع شوند (Vanderwal, 1990, p.84).

یکی از مهم‌ترین دلایل طرفداران حقوق همبستگی این است که در روزگار ما گونه‌ای از مسایل و نیازهای بشری ظاهر شده که عموم بشریت و دولت‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. از این مسایل و نیازها با عباراتی نظیر نیاز مشترک بشریت، نگرانی مشترک بشریت، تهدید مشترک علیه بشر و سرنوشت مشترک بشر یاد می‌شود که بشر در رفع آنها نفع و خیر مشترک دارد. پاسخ به این نیازها از عهده یک یا چند دولت بر نمی‌آید. این نیازها خودبخود وابستگی متقابل یا همبستگی مکانیکی بین دولت‌ها و سایر اشخاص ایجاد می‌کنند. این همبستگی را باید شناسایی و تا حد ممکن تقویت کرد. نیاز به توسعه، نیاز به محیط زیست سالم و نیاز به صلح در زمره چنین نیازهایی هستند.

برخی نویسندگان از این نیازها به «کالاهای عمومی جهانی» یاد کرده‌اند. کالاهای عمومی کالاهایی هستند که با مصرف کم نمی‌شوند و هیچ کس را نمی‌توان از برخورداری از آنها محروم کرد. برای مثال نمی‌توان هیچ کس را از تنفس هوا (یک کالای عمومی) محروم کرد. (See: Andersen and Lindsnaes, 2007, pp 29-46). نکته مهم در خصوص کالاهای عمومی یا مشارکتی آن است که مکانیسم بازار برای تأمین آنها ناکارآمد است و برای تهیه آنها باید به

مکانیسم دیگری متوسل شد که عبارت است از همان مکانیسم همیاری، مشارکت و همکاری. در واقع، بدون همبستگی و همکاری و تعاون همدلانه نمی‌توان از عهده تدارک آنها برآمد. زیرا در سطح ملی، تهیه کالاهای عمومی با دولت است اما در سطح جهانی، دولتی برای تهیه کالاهای عمومی جهانی وجود ندارد. از این رو، تهیه این کالاها تنها با همکاری بین‌المللی میسر است که عملی بودن این همکاری نیز به منافع و هزینه‌های آن برای هر دولت-کشور بستگی دارد (Brookes & Wahhaj, 2001, N.30).

بند چهارم: ضرورت برجسته کردن مسئولیت‌ها به موازات حقوق

در نظام سنتی حقوق بشر، حق یک مفهوم مدرن و از ابداعات نظام لیبرالیستی شناخته می‌شود که در قرن هفدهم مطرح و به تثبیت لیبرالیسم منجر شده است (لاکس، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱). در این نظام، تمرکز بر مسأله آزادی است و تلاش می‌شود تا موانع و محدودیت‌ها و قید و بندها از میان برداشته شود. از آنجا که تکلیف، متضمن قید و بند و محدودیت است در نظام مذکور به حاشیه رانده شده است.

متأثر از نظام لیبرالیستی، منشور بین‌المللی حقوق بشر، جز در مقدمه‌های میثاقین که می‌گویند «هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده دار وظایفی است و مکلف است به ترویج و رعایت حقوق شناخته شده در این میثاق اهتمام نماید» در سایر مواد، جز به نحو ضمنی به وظیفه یا مسئولیتی برای افراد اشاره نکرده است. هر چند در تفسیرهایی که از برخی مواد میثاقین صورت گرفته، به تعهد افراد در برابر دیگر هموعان اشاره شده (مثلاً در رعایت حقوق حریم خصوصی) با این حال، زبان منشور و نیز زبان حقوق بین‌الملل معاصر، زبان حق محور است (Weeramantry, 2003, p. 414). درست است که طبق نظر مشهور، هر حقی، به ملازمه، تکلیفی نیز به دنبال دارد اما این تکلیف در هر حال متوجه دولت است و نه افراد یا گروهها.

در واقع، نظریه سنتی حقوق بشر، افراد را برابر و در عین حال، مستقل از هم می‌داند که کسی چیزی به دیگری مدیون نیست. در حالیکه تحقق اهداف نظام بین‌المللی حقوق بشر مستلزم آن است که تعهدات و مسئولیت‌های افراد نیز همپای حقوق آنها مورد توجه و تأکید قرار گیرد و افراد نمی‌توانند در مقابل دیگران بدون مسئولیت باشند (ر.ک: چنگ، ۱۳۸۴، ص ۴۷-۵۱). این ایراد در زمان تصویب اعلامیه جهانی هم مطرح بود اما در آن زمان در حاشیه قرار گرفت و نتیجتاً به صورت کم رنگ در منشور بین‌المللی حقوق بشر منعکس شد. در حال حاضر نیز تعهدات حقوق بشری افراد تا حد زیادی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر شناسایی شده است که این تعهدات باید برجسته شده و از حاشیه به متن آورده شوند. به طور خلاصه می‌توان

گفت که در موازین و اسناد بین‌المللی حقوق بشر، دست کم، دو دسته تعهد برای افراد پیش‌بینی شده است: وظیفه اعمال و اجرای مسئولانه حقوق و وظایف کلی‌تری که افراد در قبال سایرین و اجتماع خود دارند (The International Council on Human Rights Policy, 1999, p.15).

بند یک ماده ۲۹ اعلامیه جهانی در این باره می‌گوید: «هر کسی وظایفی در قبال اجتماعی دارد که در آن اجتماع، رشد آزادانه و کامل شخصیت وی میسر می‌شود». در مقدمه میثاقین نیز به این مطلب تصریح شده است که: «دولت‌های عضو میثاق... قبول دارند که فرد در عین داشتن وظایفی در قبال دیگر افراد و اجتماعی که به آن تعلق دارد، مسئولیت دارد تا برای ترویج و رعایت حقوق شناسایی شده در این میثاق تلاش کند». علاوه بر این، ماده ۱۸ «اعلامیه حقوق و مسئولیت‌های افراد، گروهها و ارگان‌های جامعه برای توسعه حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی شناسایی شده در سطح جهان و حمایت از این حقوق و آزادی‌ها» مصوب (۱۹۹۹) می‌گوید:

۱. هر کس در قبال اجتماع و در داخل آن وظایفی دارد؛ اجتماعی که در آن شکوفایی آزادانه و کامل شخصیت وی میسر می‌شود.

۲. افراد، گروهها و سازمانهای غیردولتی، حسب اقتضای امر، نقش و مسئولیت مهمی در کمک به توسعه حق هر فرد نسبت به نظم اجتماعی و بین‌المللی دارند که در این نظم، حقوق و آزادی‌های مقرر در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بین‌المللی به طور کامل قابل تحقق است.

طرفداران حقوق همبستگی، از جمله با استناد به اسناد فوق، بر مسئولیت افراد در مقابل یکدیگر و جامعه تأکید دارند و معتقدند که همبستگی از یک سو، محدود کننده آزادی است چون بر خلاف میل و آزادی اشخاص، تعهداتی را بر عهده آنها قرار می‌دهد و از سوی دیگر، تقویت کننده برابری است چون زمینه را برای رفع نابرابری‌ها هموار می‌کند.

در سال ۲۰۰۳، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر نیز بر ضرورت شناسایی مسئولیت‌های اجتماعی اشخاص در قالب یک اعلامیه تأکید کرده (E/CN.4/2003/105) و پیش‌نویس اعلامیه پیشنهادی را نیز به کمیسیون تقدیم کرده است که در آن بر ضرورت شناسایی و تقویت عنصر همبستگی بین بازیگران مختلف روابط اجتماعی و مسئولیت اجتماعی^۱ آنها، از افراد و خانواده‌ها گرفته تا رسانه‌ها و سازمان‌های غیردولتی و دولت‌ها و شرکت‌های فراملیتی، تأکید شده و قواعدی برای تحکیم و تقویت این همبستگی پیشنهاد شده است.

۱. گزارشگر ویژه سه معنای متفاوت از «مسئولیت» بدست داده است: وظیفه اخلاقی (Duty)، تعهد حقوقی (Obligation) و احساس مسئولیت اجتماعی (Responsibility).

بند پنجم: ضرورت توجه به سایر عوامل تهدید کننده کرامت انسانی

یکی دیگر از پیش فرض‌های نظام سنتی حقوق بشر آن است که دولت بزرگ ترین تهدید علیه آزادی فردی است و چون همواره در مصاف با افراد از قدرت زیاد برخوردار است و احتمال دارد از این قدرت خود سوء استفاده کند. از این رو، تمام تلاش نظام سنتی حقوق بشر آن است که از یک سو، حقوق مختلف برای حمایت از آزادی و منافع افراد شناسایی کند و از سوی دیگر، تکالیف متعدد بر عهده دولت قرار دهد تا شاید از این طریق، تا حدودی بتواند تساوی سلاح‌ها را بین افراد و دولت ایجاد کند. در واقع، نظام سنتی حقوق بشر به همان اندازه که از ناحیه افراد، حق محور است از ناحیه دولت‌ها، تکلیف محور است. بر این اساس، نظام سنتی حقوق بشر از افراد عمدتاً در مقابل تهدیدهایی که از ناحیه دولت متوجه آزادی یا منافع آنها می‌شود حمایت می‌کند. چنانچه تهدیدی جدی علیه کرامت افراد از ناحیه فرد یا گروه یا شرکتی وجود داشته باشد نمی‌توان با توسل و تمسک به نظام سنتی حقوق بشر با این تهدید برخورد کرد. با وجود این، در روزگار کنونی، تهدیدهایی که برخی بازیگران غیردولتی نظیر رسانه‌های گروهی و شرکت‌های فراملیتی متوجه افراد می‌کنند دست کمی از تهدیدهای دولتی ندارند. منطق ایجاب می‌کند که هر جا تهدید جدی علیه کرامت انسانی وجود داشته باشد با استفاده از ابزار حقوق بشر به مقابله با آن تهدید اقدام شود. زیرا چنین تهدیدی لاجرم تهدید حقوق بشری است. بنابراین، درست است که در زمان تدوین اولیه حقوق بشر، دولت‌ها منشاء اصلی تهدید علیه کرامت انسانی بودند ولی در حال حاضر، برخی بازیگران نظیر شرکت‌های فراملیتی، قدرتی به مراتب بیش از برخی دولت‌ها دارند و حتی کنترل برخی دولت‌ها در اختیار آنها است. آیا می‌توان به صرف اینکه اینها دولت نیستند از ملزم ساختن آنها به رعایت تعهدات حقوق بشری اجتناب کرد. طرفداران حقوق همبستگی معتقدند که باید تعهدات حقوق بشری گسترش یابد و به هر منبع تهدید علیه کرامت انسانی تسری داده شود.

بند ششم: ضرورت توجه به عنصر برادری

کارل وسک در توجیه نظریه حقوق همبستگی خود با اشاره به اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه اعلام کرد که نسل‌های اول و دوم حقوق بشر به آزادی و برابری توجه کرده‌اند اما تحقق حقوق بشر به عنصر سوم هم نیاز دارد که برادری نام دارد (Wellman, Ibid, p.642). این سه عنصر در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه شناسایی شده بود اما در نظام سنتی حقوق بشر، حقوق نسل اول به عنصر آزادی و حقوق نسل دوم به عنصر برابری توجه کرده‌اند و عنصر سوم مغفول مانده است.

در واقع، در اولین جلسه تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، رنه کسن نماینده فرانسه و از طراحان اعلامیه، پیشنهاد کرد که سه اصل هادی در سراسر اعلامیه رعایت شود: همه بشر عضو یک خانواده اند، با افراد بشر باید به نحو برابر رفتار شود و بین انبای بشر برادری و همبستگی وجود دارد (Ramcharan; 2008, p.57). بر این اساس، در ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شد که «تمام افراد بشر... باید با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». با این حال، جایگاه این عنصر اساسی در نظام بین‌المللی حقوق بشر آن طور که باید و شاید ساخته و پرداخته نشده و اهمیت آن نادیده گرفته شده است.

برادری بر این اندیشه مبتنی است که مردم در برابر هم مسئولیت‌هایی دارند (Spicker, 2006, p.119). برادری یعنی اینکه نباید فقط به فکر منافع فردی خود بود، نباید خودخواه و منفعت طلب بود باید به منافع دیگران هم اندیشید و نگران همنوعان خود بود. یعنی با هم بودن نه با من بودن، یعنی از خود گذشتن و احساس مسئولیت داشتن. وجه مشترک برادری با برابری در این است که هر دو محدود کننده آزادی هستند (Ibid, p.140). اما تفاوت برادری با برابری در این است که برابری اساساً بر توازن منافع و امتیازات و تبادل منافع استوار است در حالیکه برادری بر گذشت و ایثار، همیاری، همکاری و تعاون همدلانه تأکید دارد. اقدام جمعی، همکاری و کمک متقابل، محصول ایده برادری هستند (Ibid, p. 120).

در واقع، برادری عنصری است که می‌خواهد اخلاق را در روابط بین‌المللی وارد کند. از این رو، حامیان حقوق همبستگی معتقد اند که نظم بین‌المللی جدیدی باید بنا گذاشته شود که در آن همکاریها نه بر اساس موازین و اصول سنتی حقوق بین‌الملل که بر همکاری حداقلی و ایجاد تعهدات متقابل تأکید دارند بلکه با برادری و گذشت و همراهی صورت می‌گیرد (Youssoufi, 1999, p.429; Wellman, Ibid, p.651).

همچنین، برادری، عنصر اساسی برای ایجاد حقوق اجتماعی بین‌المللی است. حقوقی که برای اینکه کاملاً مؤثر باشد باید بتواند جامعه بین‌المللی را در کل به هم پیوند دهد نه اینکه همانند سیستم ملل متحد فقط دولت‌های متعاهد را با یکدیگر مرتبط سازد. در جهانی که با توجه به گسترش ارتباطات محدود شده است، همزیستی میان ثروت بیش از حد و فقر و نداری مطلق، غیرقابل تحمل است. دیگر امکان‌پذیر نیست که خلق‌های مختلف را به طور کامل در کام مرگ رها کرد (فلوری، ۱۳۷۰، صص ۲۱-۱۸).

بند هفتم: ضرورت شناسایی تعهدات تضامنی به موازات تعهدات فردی

برخی نویسندگان معتقدند که همبستگی، تحول یافته و تکمیل شده عنصر برادری است: برادری مفهومی اخلاقی است که اگر با ضمانت اجراها و تعهدات حقوقی همراه شود باید از آن به همبستگی و تضامن یاد شود (Spicker, Ibid., p. 130).

همانطور که قبلاً اشاره شد رفع نیازهای جهانی و تأمین کالاهای عمومی از عهده یک یا چند دولت بر نمی آید. امروزه، به هم وابستگی جهانی به سرعت در حال افزایش است و مسائلی که گریبانگیر یک جامعه می شوند دیگر با اقدام فردی یک دولت قابل حل نیستند. حفظ صلح، حمایت از محیط زیست و نیل به توسعه پایدار، مستلزم اقدام مبتنی بر همکاری در سطح ملی و بین المللی است. دیگر، دولت ها به تنهایی نمی توانند از عهده تعهدات نسل های اول و دوم برآیند در نتیجه، حقوق جدیدی لازم است تا دادن پاسخ هماهنگ در مقیاس جهانی را در برابر تهدیدهایی که از ناحیه به هم وابستگی جهانی همه مردمان و ملل متوجه حقوق بشر می شود میسر سازد. طرفداران حقوق همبستگی به تبعیت از کارل وسک معتقدند که تحقق این هدف، مستلزم شناسایی تعهدات فردی (several obligations) و تضامنی (joint obligations) بر عهده همه بازیگران روابط اجتماعی (داخلی و بین المللی) است.

همانطور که می دانیم طبق نظام سنتی حقوق بشر، مسئولیت رعایت و تأمین حقوق و آزادی های بشر بر عهده دولت متبوع هر فرد است و دولتها در مقابل اتباع خود مسئولیت دارند نه اتباع سایر کشورها. به دیگر سخن، اصل بر مسئولیت فردی است و تضامن خلاف اصل است. با وجود این، در خصوص برخی نیازها، اصرار بر تعهدات فردی دولت ها راه به جایی نمی برد و به حفظ وضع موجود منجر می شود. از سوی دیگر فرض بر این است که اگر نیازهای جهانی رفع نشوند آثار و عوارض آنها دامنگیر سایر دولتها و اتباع آنها خواهد شد. بنابراین، اگر برخی دولتها به دلایلی نظیر کمبود منابع و ظرفیت ها، فقر و توسعه نیافتگی به تنهایی نتوانند از عهده تأمین محیط زیست سالم یا صلح یا توسعه برآیند و به تعهدات فردی خود در قبال این حقوق عمل کنند یا چنانچه دولتی عمداً به نقض حقوق بشر دست یازند یا از ادامه نقض حقوق بشر ممانعت نکند یا نقض حقوق بشر در یک کشور چنان گسترده و فاحش باشد که ابعاد بین المللی پیدا کند دولت های دیگر باید قصور و تقصیر آنها را جبران کرده و به این تعهدات عمل کنند. همچنین است هنگامیکه یک یا چند دولت خارجی به طور مستقیم یا غیرمستقیم در نقض حقوق بشر در یک کشور نقش و مشارکت داشته باشند (International Council on Human Rights Policy, 2003, p.41).

بدینسان، نظریه حقوق همبستگی درصدد است که تعهدات بین المللی را به تعهدات ملی دولتها اضافه کند (Youssoufi, Ibid, p.427) و بر تعهداتی که افراد و دولت ها می توانند در قبال

کل جامعه جهانی داشته باشند (Obligations erga omnes) بیافزاید. براین اساس، کمک کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه، یک امر اخلاقی و داوطلبانه و دلبخواهانه محسوب نمی‌شود بلکه ایفای یک تعهد حقوقی است. تعهدی که بر مبنای همبستگی و به طور تضامنی بر عهده آنها قرار گرفته است.

نتیجه

از مبانی حقوق همبستگی استنباط می‌شود که طرفداران این حقوق، در صدد ایجاد تحول انقلابی در نظام حقوق بین‌الملل و نظام حقوق بشر است. از مجموع دلایل و استدلال‌هایی که در حمایت از حقوق همبستگی بیان شد چنین بر می‌آید که حقوق همبستگی می‌خواهد به نتایج زیر منجر شود:

۱. تجمیع امکانات و بسیج نیروها (افراد، گروه‌ها، دولت‌ها، شرکت‌های فراملیتی، ...)
۲. تقویت بعد جمعی حقوق بشر نسل‌های اول و دوم؛
۳. اضافه کردن حقوق بشر جدید به فهرست حقوق بشر موجود؛
۴. برقراری و تحکیم تعامل بین ابعاد داخلی و بین‌المللی حقوق بشر؛
۵. شناسایی منتفعان و متعهدان متعدد برای حقوق بشر با پیش‌بینی نظام ترتبی مسؤلیت برای افراد، مردم، دولت‌ها و اجتماع بین‌المللی؛
۶. تقویت و تحکیم مفهوم غیر قابل تجزیه بودن حقوق بشر؛
۷. تأکید بر ضرورت هماهنگی و انسجام فعالیت‌های بازیگران مختلف در عرصه همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر و بویژه در زمینه صلح، محیط زیست و توسعه؛
۸. باز کردن مسیر ورود اخلاق به سیاست دولت‌ها هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی با پیوند زدن مشروعیت دموکراتیک دولت‌ها به رعایت حقوق بشر؛
۹. اجتماعی کردن حقوق بین‌الملل؛
۱۰. افزایش مشارکت شهروندان به نحوی که می‌توان آنرا حقوق مشارکت نامید؛
۱۱. افزودن نظام عرضی و افقی به نظام طولی و عمودی حقوق بشر.

با وجود این، با آنکه نزدیک به چهار دهه از طرح نظریه حقوق همبستگی می‌گذرد اما جنبه‌های مختلف این حقوق و گاهی نفس این حقوق، مورد مناقشه برخی قدرت‌ها هستند. دولت‌های غربی و حامی نظام لیبرالیستی، جز در موارد بسیار محدود، از شناسایی این حقوق طفره می‌روند و آنها را از نظر مفهوم و محتوا، با نظام بین‌المللی حقوق بشر مغایر می‌دانند. از این رو، با آنکه دلایل و استدلال‌های طرفداران حقوق همبستگی، به مرور زمان سبب تزلزل در

مواضع مخالفان شده است باز به دلیل مخالفت دولت‌هایی نظیر آمریکا و انگلیس، یک سند الزام‌آور بین‌المللی که حقوق همبستگی را شناسایی کرده باشد تصویب نشده است.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. آیت‌الله جوادی آملی (۱۳۸۵)، حق و تکلیف در اسلام، قم: مؤسسه نشر اسراء.
۲. بوردو، ژرژ (۱۳۷۸)، لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، نشر نی، چاپ اول.
۳. پولادی، کمال (۱۳۸۳)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب قرن بیستم، تهران: نشر مرکز.
۴. چنگ، گریس (۱۳۸۴)، تقویت حقوق بشر با مسئولیت‌های بشر، در: مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید، چاپ اول.
۵. دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ویراست دوم، نشر مرکز، چاپ اول.
۶. راسخ، محمد (۱۳۸۴)، تئوری حق و حقوق بشر بین الملل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۱.
۷. راسخ، محمد (۱۳۸۱)، حق و مصلحت، طرح نو.
۸. شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰)، لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر مرکز.
۹. فلوری، موریس (۱۳۷۰)، گامی در راه یک حقوق اجتماعی بین‌المللی، ترجمه دکتر ابراهیم بیگزاده، مجله حقوقی، شماره چهاردهم و پانزدهم، بهار - زمستان.
۱۰. قاری سید فاطمی (۱۳۸۲)، سید محمد، حقوق بشر در جهان معاصر، جلد اول.
۱۱. لاسکس، هارولد ژ. (۱۳۸۲)، سیر آزادی در اروپا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه ای، تهران: انتشارات مجید.
۱۲. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴)، حقوق بشر و آزادیهای اساسی، تهران: نشر میزان، چاپ اول.

ب- خارجی

- 1-A Working Group of Standing Committee of International NGOs having consultative relationship (categories A&B) With UNESCO (1980), **The Rights of Solidarity: An Attempt at Conceptual Analysis**, UNESCO.
- 2-Algan, Bülent (Summer: 2004), **Rethinking "Third Generation" Human Rights**, Ankara Law Review, Vol:1, No:1 .
- 3-Andersen, Erik André and Birgit Lindsnaes (2007), **Public goods, Concept, definition, and method**, in **Towards New Global Strategies: Public Goods and Human Rights**, Edited by Erik André Andersen Birgit Lindsnaes, The Netherlands, Martinus Nijhoff Publishers.
- 4-Beau, Breslin (2004), **The Communitarian Constitution**, The Johns Hopkins University Press.
- 5-Benton, Ted (2006), **Do we need rights? If so, what sort?**, in **Rights, Sociological perspectives**, Edited by Lydia Morris, Routledge.
- 6-Boyd, Christopher (2002), **Extra-national Obligations: A Survey of Moral Philosophy**, International Council on Human Rights Policy.
- 7-Brookes, Martin & Zaki Wahhaj (2001), **Global Public Goods: Arguments for collective action**, International Council on Human Rights Policy.
- 8-Charvet, John and Elisa Kaczynska-Nay (2008), **Liberal Project and Human Rights**, Cambridge University Press.
- 9-Clapham, Andrew (2007), **Human Rights, A Very Short Introduction**, Oxford University Press.

- 10-Declaration on the Right and Responsibility of Individuals (1999), Groups and Organs of Society to Promote and Protect Universally Recognized Human Rights and Fundamental Freedoms.
- 11-Donnelly, Jack (1990), **Human Rights, Individuals Rights and Collective Rights**, In : **Human Rights in a Pluralist World: Individuals and Collectivities**, The Editors: Jan Berting and others, Netherlands Commission for UNESCO, Meckler, Westport/London.
- 12-Donnelly, Jack (1989), **Universal Human Rights in Theory and Practice**, Cornell University Press.
- 13-Drzewicki (1984), Krzysztof, **The Rights of Solidarity- the Third Revolution of Human Rights**, 53 Nordisk Tidsskrift Int'l Ret 27.
- 14-Flinterman, Cee (1990), **Three Generations of Human Rights**, In : **Human Rights in a Pluralist World: Individuals and Collectivities**, The Editors: Jan Berting and others, Netherlands Commission for UNESCO, Meckler, Westport/London.
- 15-Galenkamp, Marlies (1995), **Collective Rights**, Reports Commissioned by Advisory Committee on Human Rights and Foreign Policy of Netherlands, SIM Special 16, Utrecht.
- 16-Haidar, Hamid Hadji (2008), **Islam and Liberalism**, Palgrave.
- 17-Human rights Council (2007), **Report of The Independent Expert on Human Rights and International Solidarity**, A/HRC/4/8, 7 February.
- 18-International Council on Human Rights Policy (2003), **Duties sans Frontières , Human rights and Global Social Justice**, Versoix, Switzerland.
- 19-International Council on Human Rights Policy (1999), **Taking Duties Seriously: Individual Duties in International Human Rights Law – A Commentary**.
- 20-Jones, Peter (2008), **Group Rights**, Stanford Encyclopedia of Philosophy, First published Mon Sep 22.
- 21-Kekes, John (1997), **Against Liberalism**, USA, Cornell University Press.
- 22-Leslie Green (1991), **Tow Views of Collective Rights**, Canadian Journal of Law and Jurisprudence, Vol. IV, No.2, July.
- 23-Madiot, Yves (1991), **Droits de l'homme**, Paris, Masson.
- 24-Morauta, James (2002), **Rights and Participatory Goods**, Oxford Journal of Legal Studies, Vol.22, No.1.
- 25-Ramcharan, Bertrand G. (2008), **Contemporary Human Rights Ideas**, Routledge, London.
- 26-Raz, Joseph (1986), **The morality of freedom**, Oxford University Press.
- 27-Skogly, Sigrun I. (2002), **Extra-national Obligations – Towards Economic and Social Rights**, International Council on Human Rights Policy.
- 28-Spicer, Paul (2006), **Liberty, Equality, Fraternity**, UK, The Policy Press.
- 29-Vanderwal, Koo (1990), **Collective Human Rights: a Western View**, In : **Human Rights in a Pluralist World: Individuals and Collectivities**, The Editors: Jan Berting and others, Netherlands Commission for UNESCO, Meckler, Westport/London.
- 30-Waldron, Jeremy (1993), **Liberal Rights**, Collected Papers 1981-1991, Cambridge University Press.
- 31-Waldron, Jeremy (1996), **The Philosophy of Rights**, in: An Encyclopedia of Philosophy, Edited by G. H. R. Parkinson, London, Routledge.
- 32-Weeramantry, C. G. (2003), **Universalising International Law**, Martinus Nijhoff Publishers, The Netherlands.
- 33-Wellman, Carl (2000), **Solidarity, the Individual and Human Rights**, Human Rights Quarterly, Vol: 22.
- 34-William, Felice (1996), **Taking Suffering Seriously: The Importance of Collective Human Rights**, State University of New York Press.
- 35-Youssofi, Abderrahmane (1999), Reflexions sur L Apport de la "Troisiem Generation des Droits de l'homme", en: Karel Vasak, *Amicorum Liber*, Bruylant, Bruxelles.